

نفوذ غرب، غرور علمی و عدم تضارب آرا، موانع تحقق علم دینی هستند

گلشنی، استاد فلسفه علم گفت: نفوذ غرب در محیط های علمی ایران، مانع ترجمه و انتشار آثار علمی خداباورانه است. وی همچنین معتقد است غرور علمی و عدم تضارب آرا از موانع تحقق علم دینی در ایران است.



گلشنی، استاد فلسفه علم گفت: نفوذ غرب در محیط های علمی ایران، مانع ترجمه و انتشار آثار علمی خداباورانه است. وی همچنین معتقد است غرور علمی و عدم تضارب آرا از موانع تحقق علم دینی در ایران است.

خبرگزاری مهر، گروه دین و اندیشه_سمانه علیزاده: فارغ از اینکه میحث علم دینی در طول سال های گذشته توسط برخی همچون دولت و دانشگاه نادیده گرفته شده و حتی توسط برخی کاملاً انکار و تحقق ناشدنی معرفی گردیده، اما افراد و مجموعه های دانشگاهی و حوزوی که آن را پذیرفته اند تاکنون نتوانسته اند حول یک نظر و روش مشترک آن را بسط و تعمیق بخشند. در مورد علت این موضوع با مهدی گلشنی استاد فیزیک دانشگاه صنعتی شریف به گفتگو نشستیم که مشروح آن خدمت مخاطبان ارائه می گردد؛

*جنجالی در سال ۱۳۹۶ توسط برخی مسئولان و چهره های به نام حوزه علوم انسانی کشور به پا شد مبنی بر اینکه «علم دینی تمنای محال است و امکان تحقق آن وجود ندارد». درحالی که صاحبان این ادعا خودشان مسئولیت های طولانی مدت در نهادهای تولید علم دینی را در کشور بر عهده داشتند، اما همان زمان برخی اندیشمندان کشور این ادعا را یک موضع غیرعلمی و غیرتخصصی دانستند و حتی برخی اعلام کردند که علم دینی نه تنها تمنای محال نیست که بخشی از شقوق آن تا کنون محقق شده و به یک جریان مستمر و منسجم نیاز است تا به شکل کامل محقق شود، نظر شما در این رابطه چیست؟

انصافاً سوال به حقی است و از اول انقلاب بحث اسلامی کردن علم دینی مطرح گردیده، اما به دلایلی موفق نشده است. ابتدا نیاز هست که بیابیم اصطلاح علم دینی از کجا آمده است؟ اگر در دوران تمدن اسلامی جستجو کنیم هرگز با عباراتی چون «این علم اسلامی است» یا «آن علم اسلامی نیست»، برخورد نمی کنیم، چرا که علوم (اعم از یونانی، سریانی و ...) توسط دانشمندان مسلمان با یک بینش اسلامی پذیرفته شده بود و این دانشمندان مسلمان برداشت شان این بود که کار علمی آنها یک نوع عبادت است و علم و دین را مجزا از هم نمی دانستند، بلکه کاوش در جهان و صنع الهی را یک عبادت می دانستند. حضرت علی (ع) هم در حدیثی می فرمایند «تفحص در صنع الهی یک عبادت است». بنابراین بین علم و دین اصلاً جدایی نبود. دانشمندان مسلمان کاوش و تفحص می کردند، اما بر تفکرشان دین حاکم بود.

علوم (اعم از یونانی، سریانی و ...) توسط دانشمندان مسلمان با یک بینش اسلامی پذیرفته شده بود و این دانشمندان مسلمان برداشت شان این بود که کار علمی آنها یک نوع عبادت است و علم و دین را مجزا از هم نمی دانستند، بلکه کاوش در جهان و صنع الهی را یک عبادت می دانستند

*منظورتان از اینکه دین بر تفکر دانشمندان عصر تمدن اسلامی حاکم بود، چیست؟

یعنی اگر به هر علمی نگاه کنیم می بینیم که در آن علم برخی اصول به عنوان اصل پذیرفته می شوند، ولی این اصول را در خود آن علم اثبات نمی کنیم. مثلاً از دبیرستان به شما هندسه تعلیم می دهند. هندسه اقلیدسی ۵ مطلب را به عنوان اصل قبول می کند. مثلاً یک اصل می گوید «از یک نقطه خارج یک خط، تنها یک خط می توانید به موازات آن بکشید».

تمام قضایایی را که در طول چند سال دبیرستان و دانشگاه می خوانید به کمک این ۵ اصل می توانید ثابت کنید. در تمام علوم، تعدادی اصول را از اول قبول می کنیم، اما این اصول توسط آن علم ثابت نمی شوند، بلکه آنها اصول عام به حساب می آیند و عمدتاً اصول متافیزیکی نامیده می شوند، یعنی اصولی که به طور عام و کلی حاکم هستند و شما به دنبال اثبات این اصول در آن علم نیستید و بدون اثبات، آنها را می پذیرید. ممکن است برخی از این اصول از فلسفه و برخی دیگر از دین یا غیره گرفته شوند.

این اصول عام که بر دانشمندان اسلامی حاکم بود و نیازی به اثبات نداشت، از دین اسلام گرفته شده بود. از جمله

اصول عام حاکم بر دانشمندان مسلمان می توان توحید، توانایی فهم و کاوش جهان، الهام گرفتن از قرآن و متون دین و سیره ائمه برای درک بیشتر حقایق خلقت را نام برد.

در دوره قرون وسطی و دنیای مسیحیت باز هم اصول عام حاکم بر تفکر دانشمندان، اصول دینی بود و آن دانشمندان تفکرشان این بود که فعالیت علمی آنها عبادت خدا است.

*از توحید و کاوش در آفرینش جهان و … به عنوان اصول عام دانشمندان اسلامی نام بردید، مگر دانشمندان اسلامی در کار خود اصول دیگری غیر متخذ از دین هم داشتند؟

بله، دانشمندان مسلمان از جمله ابوریحان بیرونی، رازی، ابوعلی سینا و … کار تجربی زیادی انجام می دادند و همانند دیگر دانشمندان در صدد نظریه پردازی بودند تا کارهای تجربی که انجام داده اند را توضیح دهند و هرگز اینگونه نبود که مثلاً چون مسلمان هستند دست از تجربه، آزمایش و کاوش در جهان و دیگر نظریات علمی بکشند. این دانشمندان مسلمان تا مرحله نظریه پردازی همه آزمایش ها و کارهای تجربی و کاوش ها را انجام می دادند و سپس در مرحله ای که می خواستند جمع بندی و نظریه پردازی کنند، اصول عام خود را، که سازگار با دین بود، وارد می کردند.

دانشمندان مسلمان از جمله ابوریحان بیرونی، رازی، ابوعلی سینا و … کار تجربی زیادی انجام می دادند و همانند دیگر دانشمندان در صدد نظریه پردازی بودند تا کارهای تجربی که انجام داده اند را توضیح دهند و هرگز اینگونه نبود که مثلاً چون مسلمان هستند دست از تجربه، آزمایش و کاوش در جهان و دیگر نظریات علمی بکشند

اغلب دانشمندان و محققان در جمع بندی ها همواره از حدی که تعدادی آزمایش نشان داده است تجاوز می کنند و چیزهایی را که دیده اند و آزمایش و تجربه کرده اند تعمیم می دهند. مثلاً شما دیده اید در موارد معمولی بین چپ و راست فرقی نیست. پس در نظریه خود اعلام می کنید که در طبیعت بین چپ و راست فرقی نیست. دقیقاً این روشی است که فیزیکدان ها انجام می دادند و برخی فیزیکدان ها مدعی بودند که بین چپ و راست عالم فرقی نیست و حتی پائولی فیزیکدان معروف روی این ادعا شرط بست، اما در ادامه تحقیقات مشخص شد که در یک حوزه خاص بین چپ و راست فرق هست. بنابراین اصول عام اصولی هستند که بدون اثبات آنها را می پذیریم و در نظریه پردازی از آنها استفاده می کنیم، اما یک عده اصول هستند که تجربه نه می تواند آنها را رد کند و نه می تواند اثبات کند مثل اصل علیت که هر چیزی که به وجود می آید حتماً یک علتی دارد.

بنابراین دانشمندان مسلمان اصولی داشتند و در قرون وسطی هم مسیحیان همان اصول را قبول داشتند. البته ما قائل به توحید هستیم و در مسئله تثلیث دانشمندان مسیحی از ابتدا با ما فرق داشتند، اما در دیگر موارد علم، اینگونه نیست. مثلاً فلسفه ابن سینا را در غرب فیلسوفی به نام اکوئیناس ادامه داد و یا آرا ابن سینا در علم مکانیک را یک فیزیکدان مسیحی دنبال کرد.

اما در دوره علم جدید که با کپلر، گالیله و نیوتون، لایب نیتس و بویل شروع شد، همگی کار علمی خود را یک عبادت دینی تلقی می کردند و جملات صریح شان در این باره در کتاب های من از جمله کتاب «از علم سکولار تا علم دینی» و کتاب «قرآن و علوم طبیعت» موجود است. مثلاً همان جمله را که دانشمند مسلمان ما ابوریحان می گوید، لایب نیتس هم می گوید و دلیل خود برای مطالعه طبیعت را شناخت صنع الهی معرفی می کند.

همان جمله را که دانشمند مسلمان ما ابوریحان می گوید، لایب نیتس هم می گوید و دلیل خود برای مطالعه طبیعت را شناخت صنع الهی معرفی می کند

بعضی می گویند اگر این دانشمندان خداپاور بودند، چرا کلیسا با گالیله برخورد کرد. در برخی منابع عبری ذکر شده که برخورد کلیسا با گالیله به علت اظهاراتی چون گرد بودن کره زمین نبوده، بلکه استغراق او در عرفان شیطانی رواج یافته از سوی آموزه های یهودی، مصری، یونانی و بابلی بوده است. این استغراق به نحوی بود که بسیاری از این اشخاص را متخصص در علوم غریبه کفرآمیز نمود و توانایی های اعجاب برانگیزی به آنان بخشید، لذا مجازات آنها توسط کلیسا به دلیل نجات از روح شیطانی آنان تنها یک اتهام دروغین نبود. لذا به صرف اظهارات خود این دانشمندان نمی توان به خداپاور بودن آنها اعتماد کرد. من این دیدگاه را قبول ندارم. نظر رایج، که من هم آن را قبول دارم، این است که کلیسا مخالف نظریه خورشید مرکزی کپرنیک که گالیله هم به آن اعتقاد داشت بود و می گفت اگر گالیله به نظریه خورشید مرکزی صرفاً به عنوان یک ابزار محاسبه نگاه کند، با او مشکلی ندارد. اما گالیله نظریه خورشید مرکزی را یک نظریه منطبق بر واقعیت تلقی می کرد.

*از چه زمانی چتر دین از سر علم برداشته شد؟

این روند ادامه داشت تا برخی مکاتب فلسفی پیدا شد. مثلاً جان لاک، که با نیوتون همزمان بود، مدّعی شد که تنها چیزهایی برای ما اصالت دارد که به شکل تجربی و از طریق حواس پنجگانه حس می کنیم و چیزهای دیگر برای ما شأنی ندارد. در ادامه دیوید هیوم اعلام کرد که تمام دلایل اثبات وجود خداوند اشکال دارد و به اصل علیّت شک کرد. این مسیر با آگوست کنت ادامه پیدا کرد. آگوست کنت گفت هر چیزی که در حواس ما ریشه دارد برای ما قابل قبول است و هر چیزی که در حواس ما ریشه ندارد برای ما قابل پذیرش نیست. آگوست کنت مکتب پوزیتیویسم را بنا نهاد. آگوست کنت گفت ما چند دوره را طی کرده ایم و در دوره ای به مابعدالطبیعه اعتقاد داشته ایم، اما اکنون به دوره علم اثباتی (positive science) رسیده ایم و این همان علمی است که از طریق حواس به دست می آوریم، اما چون ما خدا را از طریق حواس پنجگانه درک نمی کنیم پس خدا وجود ندارد.

داروینیسیم و فرویدیسیم هم همین خط سکولار را دنبال کردند تا اینکه به قرن بیستم رسیدیم. البته عده ای از دانشمندان تراز اول هنوز متدین و خداپاوار بودند. مثلاً ماکسول که سر نخ الکترومغناطیس بود، کار علمی خود را عبادت خداوند می دانست و تامسون کاشف الکترون و لرد کلوین انگلیسی کار دینی شان را عبادت می دانستند. ولی آن مکتبی که در دانشگاه ها و محیط های علمی حاکم و مسلط شد، تفکر پوزیتیویستی بود که در آن صرفاً یافته هائی که ریشه در حواس دارند برای بشر اصالت و شأنت پیدا کرد. بعد از آن مکتب پوزیتیویسم منطقی در دهه ۱۹۲۰ راه افتاد که آن هم می گفت آنچه که ما از طریق حواس کشف نکنیم اصلاً معنا ندارد. پس چون خدا را هم با حواس پنجگانه نمی یابیم اصلاً معنا ندارد. لذا این دیدگاه که علم تنها آن چیزی است که در قالب حس و تجربه بگنجد، رسمیت یافت و این قبیل تفکرات در محیط های علمی مُد شد و اصالت پیدا کرد.

*علوم پوزیتیویستی از چه زمانی وارد مجامع علمی ایران مسلمان گردید؟

مسلمان ها در دوران قاجاریه علوم را با تفکر پوزیتیویستی از غرب گرفتند، امّا چون مسلمان بودند نماز و روزه شان یک طرف بود و کار علمی شان طرف دیگر و تصورشان این بود که این دو با هم ارتباطی ندارند.

*روند علم پوزیتیویستی از چه زمانی و چگونه با چالش روبه رو شد؟

روند علوم پوزیتیویستی ادامه داشت و در نیمه اول قرن بیستم سخن بعضی از عالمان این بود که دیگر سؤالی باقی نمانده است که علم پوزیتیویستی نتواند جواب بدهد. ما همه جواب هایمان را از همین علم می گیریم و کاری با دین و خدا نداریم، اما چند چیز باعث شد که مجبور شوند این تفکر را تغییر دهند. یک مورد جنگ های جهانی اول و دوم بود که میلیون ها کشته روی دست بشر گذاشت. معلوم شد که علم خودش به تنهایی جلوی هر چیزی از جمله تخلفات بشری را نمی گیرد.

در ادامه مکاتب فلسفه علم مطرح شدند. این مکاتب کم کم محدودیت های علم را روشن کردند. مثلاً آنها گفتند شما هر کار علمی که می کنید سرخ آن چند اصلی است که آنها را می پذیرید و با آنها کار علمی می کنید و اگر آن اصول را رعایت نکنید آن کار علمی پیش نمی رود. بعداً کشف کردند که اگر شما تعدادی آزمایش داشته باشید و یک تئوری بسازید که همه این آزمایش ها را در بر بگیرد و توضیح بدهد این تنها نظریه نخواهد بود، بلکه می توانید با این آزمایش ها و یافته ها نظریه های دیگر هم بسازید که در برخی از اصول با نظریه اول اشتراک دارند و در برخی از اصول با آن نظریه فرق دارند. ولی اینها هم می تواند همه آزمایش ها را توضیح بدهند. پس یک نظریه صرفاً به وسیله آزمایش قطعی نمی شود.

نمونه آن هم نظریه کوانتوم معمولی است که ادّعایش این بود که در دنیای اتم ها، علیّت حاکم نیست، بلکه شانس حاکم است و حرکات الکترون به اطراف تصادفی است. امّا ۳۰ سال بعد مکتبی مطرح شد که مدّعی بود در دنیای اتمیسم علیّت حاکم است، هرچند ما علت ها را هنوز نشناسیم، اما این علت است که مسبب حرکات الکترون است. همچنین معلوم شد که با داشتن تئوری های موفق نمی توان ادعا کرد که کل عالم را کشف کرده ایم. یعنی هیچ وقت نمی توان ادعا کرد که یک تئوری، کامل است.

*بنابراین نظرات دانشمندان پوزیتیویست مشهوری چون استفان هاوکینگ را شکست خورده می دانید؟

امثال استفان هاوکینگ گفتند تا زمانی که نظریاتی مثل کوانتوم وجود دارد جهان نیازی به خدا ندارد. خود هاوکینگ معتقد

به نظریه «همه چیز» بود و ادعا داشت که این نظریه، همه چیز را توضیح می دهد. ولی این نظریه نه تنها محقق نشد، بلکه مشخص شد که اصلاً امکان دسترسی به چنین نظریه ای وجود ندارد، چرا که در دهه ۱۹۳۰ یک منطق دان مجارستانی به نام گودل ثابت کرد که اگر شما از چند اصل شروع کنید و علمی را بسازید، همواره با قضایایی رو به رو خواهید شد که بر اساس آن اصول نمی توانید بگویید که آیا آن قضایا درست هستند یا غلط و در نتیجه هیچ وقت نمی توانید ادعا کنید که یک تئوری کامل است.

استفان هاوکینگ در ۱۹۸۰ در یک سخنرانی گفت که ما تا انتهای قرن بیستم به تئوری «همه چیز» خواهیم رسید، اما وقتی در نزدیکی انتهای قرن بیستم از او سوال شد که ۲۰ سال تمام شد، اما نظریه همه چیز ارائه نشد، هاوکینگ اعلام کرد که حتماً ۲۰ سال دیگر به این نظریه می رسیم. اما او در سال ۲۰۰۲ در دانشگاه کمبریج یک سخنرانی داشت و در آن گفت قضیه گودل ثابت کرده است که هیچ گاه در ریاضیات و فیزیک به انتها نمی رسیم. پس معلوم شد که اولاً نظریه همه چیز قابل حصول نیست، ثانیاً این دانشمندان بعضی اصول را قبول کرده اند که تجارب موجود را توضیح دهند، اما تجارب موجود را با اصول دیگری غیر از این اصول هم می شود بدون هیچ اشکالی توضیح داد.

*سرنخ مباحث علم دینی در دانشگاه به کجا برمی گردد؟

زودتر از همه، مرحوم ابوالاعلی مودودی در اوایل دهه ۱۹۳۰ در هند به نکته مهمی توجه نمود. او مشاهده کرد که در هند یک دانشگاه اسلامی به نام Moslem collage ساخته اند و در این دانشگاه دانشجویان مسلمان جذب می شوند، اما وقتی که فارغ التحصیل می شوند ملحد و مارکسیست هستند. ابوالاعلی مودودی گفت درست است که این دانشجویان در طول هفته تعدادی ساعات آموزش دروس اسلامی می بینند، اما بقیه وقتشان را با علوم سکولار محشور هستند که اعتقادات دینی شان را از بین می برد، به این ترتیب سر نخ علم دینی و علوم اسلامی در دانشگاه ها از تحلیل های ابوالاعلی مودودی در مورد آن دانشگاه و دانشجویان آن آغاز شد. او گفت که علم از دو قسمت تشکیل شده است؛ یک قسمت علم، بخش تجربی است که این قسمت آمریکایی، روسی، چینی، و ... ندارد و یک بخش آن نظری است که از روی بخش تجربی ساخته می شود و بعد این ساختار را به یک نظریه تعمیم می دهند تا این نظریه چیزهایی را هم که ندیده اند و آزمایش نکرده اند در برگیرد. این در مرحله نظریه پردازی است که بعضی اصول را به کار می گیرند و علم جنبه آمریکایی، روسی و ... پیدا می کند.

*دانشمندان علم دینی، نظریه های پوزیتیویستی را چگونه به چالش کشیدند؟

کسانی که علم دینی را دنبال کردند گفتند ادعاهایی که دانشمندان پوزیتیویست برخلاف خداآوری می کنند، مبتنی بر اصولی است که قبول آنها الزام آور نیست و جای این اصول می توان اصول دیگری را گذاشت.

باید دقت کنیم که در مرحله مشاهدات و آزمایش ها و تجربه اختلافی نیست، بلکه در مرحله نظریه پردازی است که دانشمند تصمیم می گیرد اصول خداآورانه را بر نظریه خود حاکم کند یا برای اینکه از خدا فرار کند اصول غیر خداآورانه را بپذیرد. مثلاً هویل، که یک کیهان شناس تراز اول انگلیس بود، مشاهده کرد که معادلات اینشتین جواب های زیادی دارد، ولی او به سمت جوابی رفت که ظاهراً جهان را بدون خدا تلقی می کرد، یعنی جهانی که شروع زمانی نداشته است. او به خیال خودش خواست از مسئله شروع زمانی جهان فرار کند تا به این نحو خدا منتفی شود، در صورتی که این نتیجه گیری الزام آور نیست.

* چه نمونه هایی وجود دارد که علم دینی را معنا دار جلوه می دهد؟

در ادامه این تحولات کم کم روشن شد که باید در مرحله نظریه پردازی علم به چتری توجه شود که بر علم حاکم است یعنی چتری که مراقب پذیرش اصول است. این چتر می تواند متافیزیک دینی یا غیردینی باشد. مثلاً گفته می شود که جهان در ابتدا یک نقطه بوده و بعد بزرگ تر و بزرگ تر شده تا کهکشان ها و مجموعه کهکشان ها شکل گرفته اند، یعنی روند شکل گیری جهان را از شکل گیری اتم توضیح می دهند تا مراتب فراتر، اینکه چگونه ذراتی چون الکترون و پروتون اتم را ساختند و اتم ها چگونه مولکول ها را شکل دادند و مولکول ها چگونه کم کم ستارگان کهکشان ها را ساختند.

از طرفی مشاهده کردند که ما ۴ نیرو در طبیعت داریم: نیروی ثقل، نیروی الکترو مغناطیس، نیروی هسته ای قوی و نیروی هسته ای ضعیف. مثلاً نیروی هسته ای که ذرات را درون اتم کنار هم نگه می دارد ۱۰۴۰ برابر نیروی ثقل نیوتنی است، اما توجه کردند که اگر اندکی نسبت این نیروها متفاوت می بود، جهان به این جهانی که هم اکنون در آن هستیم و موجودات هوشیار دارد منتهی نمی شد و وقتی احتمال آن را بررسی کردند یافتند که احتمال شکل گیری این جهان

بسیار بسیار ناچیز است.

بنابراین گفتند یک راه این است که بگوییم این جهان طراحی دارد و این طراح جهان را این گونه ساخته است. یک راه دیگر این است که بگوییم بی نهایت جهان داریم و اتفاقاً ما در این جهان واحد موجودات هشیار قرار گرفته ایم. جواب این دیدگاه این است که دلیل شما برای جهان های دیگر، که اصلاً دیدنی و قابل وصول نیستند، چیست. شما که می گوئید علم با تجربه و آزمایش ثابت می شود، پذیرفتن بی شمار جهان دیگر، که هیچ شاهدهی برای وجود آنها نیست، خیلی سخت تر از پذیرفتن خدای واحد یگانه است. ثانیاً خدایی که یک جهان آفرید می تواند میلیون ها جهان دیگر را هم بیافریند.

اتفاقاً فیلسوف آمریکایی رابین کالینز (Robin Collins) هم می گوید «اینکه فیض الهی بی نهایت است، امکان فهم وجود جهان های متعدد را راحت تر می کند.» جالب است که آیت الله شهید مطهری ۴۰-۵۰ سال قبل، پیش از اینکه این نوع بحث ها مطرح باشد، روی این زمینه که فیض الهی لایتناهی است گفتند چرا فیزیکدانان فرض نمی کنند که جهان های دیگر هم هست. در توحید صدوق از امام باقر (عن) نقل شده است که قبل از این جهان جهان های دیگر بوده است. این قبیل جواب ها باعث شده که علم دینی معنادار باشد.

*از جمله اولین افرادی که در عصر مدرن در دنیای اسلام به علم دینی پرداخته اند چه کسانی هستند؟

در جهان اسلام جناب دکتر نقیب العطاس، مرحوم دکتر اسماعیل فاروقی و جناب دکتر سید حسین نصر افرادی بودند که در دهه ۱۳۴۰ شمسی (دهه ۱۹۶۰ میلادی) مسئله علم دینی را مطرح کردند، زیرا معتقد بودند که آزمایش ها نمی توانند عدم وجود خدا را اثبات کنند و اتفاقاً با همان آزمایش ها می توان وجود خدا را ثابت کرد.

در دهه ۱۳۶۰ شمسی (دهه ۱۹۸۰ میلادی) عده ای هم در ایران مسئله علم دینی را مطرح کردند. خود من در این زمینه در سال ۱۳۶۳ شمسی (۱۹۸۴ میلادی) مقاله ای با عنوان «فلسفه علم از دیدگاه قرآن» در مالزی ارائه کردم که بعداً در کتابی در آمریکا چاپ شد. به طور خلاصه، بحث در مورد علم دینی در ایران از دهه ۱۳۶۰ به بعد رونق گرفت.

*چرا وضعیت علم دینی در کشور ما به اینجا انجامیده است؟ چرا در ایران در مورد علم دینی تشنت آرا وجود دارد؟

اولاً نه تنها در مورد علم دینی که در مورد دیگر موضوعات علمی مثل فیزیک هم مقداری غرور علمی در ایران حاکم است. البته قبلاً این غرور وجود نداشت. وقتی بنده در دوره کارشناسی فیزیک دانشجوی دانشگاه تهران بودم و بعد از ۳ سال به آمریکا رفتم، این غرور علمی را نه در استادان می دیدم و نه در دانشجویان و این طور نبود که کسی فکر کند بر همه چیز مسلط است. درحالی که الان بعضی از استادان ما (مخصوصاً اساتید جوان) فکر می کنند که همه چیز را می دانند و مثلاً نیاز به علوم انسانی (از جمله حوزوی) ندارند. بعضی حوزویان نیز تصور می کنند که نیاز به هیچ چیز دیگری جز معارف خودشان ندارند. این مورد در غرب تغییر کرده است، ولی محیط علمی ما از این تحولات غافل است. در محیط های علمی ما متأسفانه خودبینی ها وسیع شده و غرور در همه محیط های علمی زیاد شده است و هر کس فکر می کند که دارد حرف آخر را می زند، و بعضی دیگران را رقیب خود تلقی می کنند.

در محیط های علمی ما متأسفانه خودبینی ها وسیع شده و غرور در همه محیط های علمی زیاد شده است و هر کس فکر می کند که دارد حرف آخر را می زند و بعضی دیگران را رقیب خود تلقی می کنند

نکته دیگر این است که بین عالمان معتقد به علم دینی مکالمه و هم نشینی نبوده است و آن گونه همکاری که بین دانشمندان خداباور در آمریکا وجود دارد در ایران اخیر وجود نداشته است. در انجمن علمی «علم و الهیات اروپا» که خودم هم عضو آن بوده ام، بسیاری از دانشمندان حوزه های مختلف اعم از فیزیکدان، فیلسوف، متخصص علوم شناختی، زیست شناس، کیهان شناس و کشیش فعالیت دارند و از این مهم تر آنکه پاپ خودش یک آکادمی علوم دارد و رسماً عده زیادی از علما که حتی شامل علما و دانشمندان سکولار هم می شود، هر سال در محل رزیدانس تابستانی پاپ جلسه دارند که بحث کنند مسیحیت با چه مشکلات دینی و اجتماعی روبه رو است. از همه این ها مهم تر، در عالم مسیحیت عده ای از کشیش ها، فیزیکدان و زیست شناس و روانشناس شده اند و در این رشته ها تا مرحله دکتری پیش رفته اند، اما متأسفانه چنین تحولی در حوزه های علمی ما رخ نداده است. حوزه باید توجه کند که در زمان ما الحاد از فیزیک و زیست شناسی و … می آید نه از علوم انسانی و از جمله فلسفه. لازم است که حوزه ها این قبیل رشته ها را به خوبی بشناسند. یک راه برای وصول به این منظور این است که حوزویان معاشرت وسیع تری با دانشگاهیان داشته باشند، به همان شیوه ای که مرحوم علامه جعفری یا شهید مطهری انجام می دادند.

استاد مطهری با انجمن علمی پزشکان و مرحوم مهندس سحابی و مرحوم مهندس بازرگان و دکتر سامی گفتگوهای هفتگی داشتند که بسیاری از این گفتگوها از جمله در مورد معاد، تکامل و … چاپ و منتشر شده است. همچنین علامه محمدتقی جعفری سال ها با مرحوم دکتر حسابی و مرحوم دکتر هشترودی و … جلسه داشتند و حتی با خود بنده که مباحثه داشتند، در مورد مسائل فلسفی فیزیک بحث می کردند.

نکته دیگر این است که بین عالمان معتقد به علم دینی مکالمه و هم نشینی نبوده است و نیست و آن گونه همکاری که بین دانشمندان خداباور در آمریکا وجود دارد در ایران اخیر وجود نداشته است

متأسفانه این دست دغدغه ها کمتر بوده است و هر محیطی فکر می کند که جواب های علمی را فقط خودش می تواند بدهد و به خاطر همین مطلب تشنت آرا در زمینه علم دینی باقیمانده است.

اغلب کارهای علمی که در ایران انجام شده است متفرق بوده و افراد هم نخواسته اند که با هم هم نشینی علمی داشته باشند. فقط هر کس به شکل انفرادی گفته که علم دینی این است که من می گویم و دیگری هم می گوید نه خیر علم دینی این است که من می گویم و کاری که در غرب انجام شده کمتر در محیط ما صورت گرفته است. خودبینی ها مانع از تضارب آرا و جلسات و گفتگوهای دوستانه بوده است. متأسفانه گاهی هم مشاهده می کنیم که طرفین به همدیگر برچسب بی سواد می زنند.

به نظر بنده این ها پیام قرآن را فراموش کرده اند. من از این ها یک سوال دارم درجایی که قرآن می فرماید قل سیرو فی الارض فانظروا كيف بدء الخلق" سیروا یعنی در زمین بگردید و کار تجربی بکنید، "فانظروا" یعنی کار نظری و تئوری بکنید تا بفهمید که خدا چگونه جهان را خلق کرده است.

اغلب کارهای علمی که در ایران انجام شده است متفرق بوده و افراد هم نخواسته اند که با هم هم نشینی علمی داشته باشند

این آیه دارد به شما امر می کند که در طبیعت کاوش کنید، یعنی کار تجربه طبیعت را بر عهده شما نهاده است. همین دیدگاه را خواجه نصیرالدین طوسی، ابوریحان بیرونی و ابن سینا داشتند و به دنبال کشف طبیعت بودند. ولی نقش قرآن این وسط چیست؟ قرآن سرخ اصول متافیزیکی و خداباورانه را به ما می دهد، مثلاً اینکه علیّت حاکم است، جهان هدف دارد، همه چیز مادی نیست و غیر ماده هم وجود دارد، بدانید که نباید علم را در راه نابودی بشر و جهان به کار ببرید. بنابراین مسئله علم دینی، یک مسئله سهل ممتنع است و پیچیده نیست.

علما می توانند با هم بنشینند و موارد اتفاق و اختلاف را پیدا و آن چیزی را که امروزه از همه بیشتر مورد نیاز است مشخص کنند. آن چیزی که امروزه بیشتر از همه وقت مورد نیاز است، یکی دفعه شبهاست و دیگر اینکه بفهمند علت این شبهاست چیست و سر نخ این شبهاست کجاست و متوجه شوند که علم روز ناقص است و علم جواب همه سوالات بشری را نمی تواند بدهد. اگر این موارد بسیار ساده فهم می شد و جا می افتاد، مشکل علم دینی خیلی پیش تر از این ها حل شده بود.

*آیا واقعاً محیط علمی و دانشگاهی ایران از تحولات مثبت غرب غافل است؟ ممکن است بیشتر در مورد آن توضیح دهید؟

موضوع بسیار مهمی که عالمان ما در علوم در مورد غرب از آن بی اطلاع هستند این است که بعضی از سرآمدان علم در غرب به این نتیجه قطعی رسیده اند که علم نمی تواند جواب تمام سوالات بشر را بدهد. من این موضوع را در فصل کتاب جدیدم با نام «علم و دین» توضیح داده ام که نه تنها دانشمندان خداباور بر این عقیده هستند، بلکه حتی بعضی انشمندان ملحد هم همین حرف را می زنند، چون دایره علم بشر را محدود می بینند.

موضوع بسیار مهمی که عالمان ما در علوم در مورد غرب از آن بی اطلاع هستند این است که بعضی از سرآمدان علم در غرب به این نتیجه قطعی رسیده اند که علم نمی تواند جواب تمام سوالات بشر را بدهد

کل علمی که الان در دست بشر است در مورد تنها ۵ درصد ماده عالم است و همه علوم انسانی، علوم فنی و ریاضی و تمام محصولات علمی، چون موبایل و اتومبیل و فضاپیما و حتی کهکشان هایی که می شناسیم، محصول شناخت این

۵ درصد ماده عالم است و ۹۵ درصد ماده عالم را، که شامل همین زمین، کل کهکشان‌ها و غیره می‌شود، هنوز نمی‌دانیم که از چه جنسی است؟

چون وقتی می‌خواهند حرکات سیارات و ستارگان را که اندازه‌گیری می‌کنند توضیح دهند، احساس می‌کنند که نیاز به جرم بیشتری هست (بصورت ماده تاریک و یا انرژی تاریک).

بلی علم نمی‌تواند همه سؤالات انسان را پاسخ دهد، حتی سؤالات مربوط به خود علم را، مثل اینکه چرا ما می‌توانیم جهان را بفهمیم و به زبان ریاضی بیان کنیم؟ چرا این جهانی که می‌بینیم، این طور است و به صورت دیگری نیست؟ این سؤالات را خود علم نمی‌تواند جواب دهد.

علاوه بر آن سؤالات دیگری هم هست که برای بشر مطرح است، اما علم تجربی نمی‌تواند جواب دهد. مثلاً پیترو مداوا (برنده جایزه نوبل در پزشکی) می‌گوید: اینکه علم محدودیتی دارد از این جهت محتمل به نظر می‌رسد که سؤالاتی بنیادی وجود دارند که علم نمی‌تواند به آنها پاسخ گوید و هیچ پیشرفت قابل‌تصور در علم هم نمی‌تواند به اینها پاسخ گوید. اینها سؤالاتی هستند که کودکان می‌پرسند، به قول پوپر سؤالات بنیادی، سؤالاتی از قبیل سؤالات زیر مورد نظر من است: چگونه هرچیزی آغاز شد؟ یا ما برای چه اینجا هستیم؟ یا هدف از زندگی چیست؟ و ... هرچه مورد مناقشه باشد، این امر مورد اتفاق است که جواب اینها را نباید در علم یافت.

این سخن مصداق این شعر مولوی است: از کجا آمده ام آمدنم بهر چه بود؟ / به کجا می‌روم آخر نمایمی وطنم. پیترو مداوا یک عالم سکولار است ولی دارد این حرف را می‌زند. این سخن را قبلاً پوپر فیلسوف معروف هم گفته بود که برخی سؤالات هست که اسم آنها را سؤالات بنیادی می‌گذارم و این سؤالات را علم هیچ وقت نمی‌تواند جواب بدهد.

پس بعضی از نخبگان علم فهمیدند که اولاً سؤالاتی وجود دارد که علم تجربی هیچ‌گاه نمی‌تواند آنها را جواب بدهد. ثانیاً ارزش‌های اخلاقی مثل عدالت، خوبی و ... را نمی‌توان از علم نتیجه‌گیری کرد؟ آیا فیزیک می‌تواند بگوید که چرا عدالت خوب است؟ خیر، نمی‌تواند این را بگوید. از طرف دیگر به گفته پوپر نمی‌توان این مباحث را در خود علم هم کنار گذاشت. در خود علم هم می‌گوئیم که دنبال یافتن حقیقت هستیم و این خودش یک ارزش است. در خود علم هم می‌گوئیم ما به دنبال یک تئوری ساده هستیم که این هم یک ارزش است. در علم می‌گوئیم که یک تئوری زیبا را می‌خواهیم که آن هم یک ارزش است.

بنابراین چیزهایی وجود دارد که علم نمی‌تواند به آنها جواب بدهد و به یک چتر وسیع‌تر نیاز هست. این چتر وسیع‌تر را عده‌ای قبول دارند که باید باشد، اما اسمی روی آن نمی‌گذارند، ولی برخی از فیزیکدانان و زیست‌شناسان خداپاور قبول دارند که متافیزیکِ عام‌تر و چتر وسیع‌تری باید حاکم باشد که به آن «جهان بینی دینی» می‌گویند.

*چه اتفاقات مثبتی در حوزه خداپاوری در غرب رخ داده است؟

اولاً تعداد زیادی عالم تراز اول ظهور کرده‌اند که خداپاورند، در حالی که قبل از این خداپاور نبودند یا چهره دینی خودشان را نمایان نمی‌کردند. ثانیاً اگر در نیمه اول قرن بیستم نمی‌توانستید دست روی یک فیلسوف خداپاور بگذارید، اما امروز تعداد زیادی فیلسوف خداپاور وجود دارند و تعدادی از آنها عضو انجمنی به نام انجمن فیلسوفان خداپاور هستند، که چند هزار عضو دارد. این موارد نشان می‌دهد که شرایط تغییر کرده و فضا برای فعالیت دانشمندان خداپاور باز شده است.

علم دینی تنها در ایران مطرح نیست، بلکه در غرب هم مطرح شده است، اما متأسفانه همانگونه که عنوان کردم این تحولات در فضای علمی غرب به جامعه دانشگاهی ایران منتقل نشده است

در سال ۱۹۹۸ که در یک کنفرانس علمی مهم در آمریکا شرکت کرده بودم و فیزیکدانان و زیست‌شناسان، کشیشان و فیلسوفان حضور داشتند، همزمان کنفرانس بزرگی در کانادا با نام Theistic Science (علم خداپاور) در حال برگزاری بود که من در آن هم دعوت داشتم، اما چون در کنفرانس آمریکا سخنرانی داشتم نتوانستم در آنجا حضور پیدا کنم. محتوای آن کنفرانس علمی در کانادا در چهار جلد کتاب چاپ شد. بنابراین علم خداپاور در غرب مطرح شده است. ما صحبت از علم اسلامی و علم خداپاور می‌کنیم، آنجا در غرب صحبت از علم آگوستینی (به نام آگوستین فیلسوف مسیحی خداپاور) یا علم خداپاور می‌کنند و فیلسوف غربی رسماً دارد علم دینی را مطرح می‌کند. بنابراین علم دینی تنها در ایران مطرح نیست، بلکه در غرب هم مطرح شده است، اما متأسفانه همانگونه که عنوان کردم این تحولات در فضای علمی غرب به جامعه دانشگاهی ایران منتقل نشده است.

از جمله دانشمندان خداپاور جُرج الیس کیهان شناس تراز اول، چارلز تاووز برندهٔ جایزه نوبل در فیزیک، آرتور شالو برنده جایزه نوبل در فیزیک، فرانسیس کالینز زیست شناس و مجری بزرگترین پروژهٔ علمی آمریکا (پروژه ژنوم انسانی) و … هستند. تعداد این گونه فیزیکدانان و زیست شناسان خداپاور رو به افزایش است. فرانسیس کالینز که مجری پروژه ژنوم انسانی بود، ابتدا خداپاور نبود اما بعد از آن تبدیل به یک خداپاور تمام عیار شد و در این زمینه کتب و مقالات نوشته است. من خودم هم اکنون حداقل ۱۰۰ جلد از کتبی را که توسط عالمان تراز اول روز نوشته شده است جمع آوری کرده ام.

*چرا چهرهٔ عالمان خداپاور غربی برای جامعهٔ علمی و دانشگاهی ما شناخته شده نیست؟

این موضوع مربوط به نفوذ خارجی ها در محیط علمی ایران است. مثلاً در کیهان شناسی و فیزیک کتاب استفان هاوکینگ در ایران ترجمه و چندین بار چاپ شده است، اما بسیار نادر از کتبی که در ردِ هاوکینگ نوشته شده است در ایران ترجمه شده است. همین طور در حوزهٔ زیست شناسی آنکه غالباً چهره رسانه ای شده داوینز داروینست است، اما آثار دانشمندان برجستهٔ زیست شناسی چون کالینز و مک گراس (از دانشگاه آکسفورد) که جواب داوینز را در کتاب های خود داده اند ترجمه نشده اند.

دست نفوذ غرب در کشور مانع از ترجمه و انتشار این دست کتب علمی خداپاورانه است، چرا که عوامل غرب در داخل کشور قصد دارند جامعهٔ علمی ما را بی اطلاع نگهدارند تا دین و جامعه دینی را تضعیف کنند. من این مشکل را بارها به دوستان حوزوی خود تذکر داده ام و گفته ام که چون الان نگاه ها در محیط های علمی ما به غرب است، لازم است نوشتارهایی که خود غربی ها علیه شبهات دانشمندان کفرکیش نوشته اند ترجمه شود.

در اینجا تعدادی از کتاب هائی را که دانشمندان خداپاور و بعضاً معتقد به علم دینی نوشته اند ذکر می کنم:

Against Atheism, by Ian S. Markham (۱)

Beyond Matter, by Roger Trigg (2)

God's Under taker: Has Science Buried God?, by John C. Lennox (3)

Modern Physics and Ancient Faith, by Stephen M. Barr (4)

The Limits of Science, by Peter Medawar (5)

The Twilight of Atheism, by Alister McGrath (6)

Can Scientists Believe?, Sir Neville Mott (7)

تعداد دانشمندان خداپاور در ابتدای قرن بیستم کم بود، گرچه کسانی مثل ماکس پلانک هم وجود داشتند. یک علت این موضوع این بود که عده ای از دانشمندان می ترسیدند دین خودشان را در محافل علمی بروز بدهند، در حالی که قبلاً کپرنیک، کپلر، گالیله، نیوتن، لایب نیتس صریحاً فعالیت علمی خود را عبادت خداوند تلقی می کردند.

دست نفوذ غرب در کشور مانع از ترجمه و انتشار این دست کتب علمی خداپاورانه است، چرا که عوامل غرب در داخل کشور قصد دارند جامعهٔ علمی ما را بی اطلاع نگهدارند تا دین و جامعه دینی را تضعیف کنند

* نظر شما در مورد اینکه یک دانشمند مسلمان علم خودش را با قرآن تطابق بدهد چیست؟

توجه کنید که برخی از دانشمندان ما قرآن را مطالعه می کنند و می خواهند آن را با علم روز مطابقت بدهند، درحالی که علم روز متغیر است. آیا مسائلی که امروز می دانیم ۱۰۰ سال پیش می دانستیم؟ در سال ۱۰۰ پیش ما اطلاعی از الکترون، امواج موبایل و نیروی هسته ای نداشتیم که امروز داریم. بنابراین نمی توانیم قرآن را با علم متغیر روز تطبیق بدهیم و اصلاً روش اشتباهی است که ما تجربه، مشاهده و آزمایش را کنار بگذاریم و بگوییم چون قرآن گفته، فلان مورد

این شکلی است همین کفایت می کند و من به دنبال کشف شقوق مختلف و عمیق تر کلام خدا در قرآن نمی روم. خداوند عالم تفحص و انکشاف در وجوه صنع و عظمت خودش را از ما انتظار دارد، اما اگر تطابق علوم تولیدی با کلام خدا در قرآن برای الهام گرفتن یا جهت گیری یا توجه به جنبه هایی است که از دایره شعور انسانی خارج است و این تطابق تعمیق تفحص و تدبر را به دنبال دارد امر صحیحی است.

*در تولید علم دینی، تکیه صرف روی قرآن و حدیث چه آثار سوئی به دنبال دارد؟

کسانی که به دنبال علم دینی صرفاً از طریق قرآن و حدیث هستند، باعث عقب افتادگی جهان اسلام می شوند، ولی این حرف به این معنا نیست که قرآن و حدیث را کاوش نکنیم تا ببینیم چه چیزهایی را می توانیم از قرآن و احادیث الهام بگیریم. ممکن است یک جمله ای در قرآن گفته شده باشد مثل اینکه قرآن فرموده در غسل برای همه دردها شفا قرار داده ایم. خوب دانشمند مسلمان باید این علت را پیدا کند که چرا غسل شفا بخش انواع امراض است. اصولاً کاوش و جستجو بر عهده خود ما گذاشته شده است. خودمان باید به دنبال موضوع برویم تا از عظمت خلقت شگفت زده شویم؛ مانند هرتز که وقتی امواج الکترومغناطیس را در اروپا کشف کرد گفت خدایا دارم ذرات تو را می بینم، اما در حالی که کاوش طبیعت را خودمان باید انجام دهیم، باید از طبیعت شناسی و هستی شناسی قرآن در جمع بندی نظریه ها الهام بگیریم و چتر جهان بینی توحیدی را بر علم مان حاکم کنیم.

* به عنوان آخرین سوال آیا در طول چهل سال بعد از انقلاب چیزی به نام علم دینی در ایران تولید شده است؟

علم دینی دو معنا دارد؛ یکی آنکه جهان بینی توحیدی، به عنوان چتری روی همه علوم را بیوشاند. بلی علم دینی با این تعریف در طول سال های بعد از انقلاب مطرح شده است، اما اگر روی هر علمی دقیق شویم که آیا اسلامی شده است یا نه، جواب منفی است، چون به اندازه کافی بین دانشگاهیان و حوزویان تضارب آرا صورت نگرفته است.

در این موارد همواره پیشنهاد من این بوده که عالمان حوزوی و دانشگاهی هر دو با هم روی متون حدیث و قرآن کار کنند تا متوجه شوند اصول مسلمی که از منابع دینی می توانند اخذ کنند چیست. سپس سعی کنند حتی المقدور آن موارد را در نظریه پردازی ها حاکم کنند، چه در مورد نظریه هایی که از قبل می گیرند و چه در مورد نظریه هایی که خودشان با الهام از نظریات قبلی مطرح می کنند. این کار به طور کلی حداقل در حد رضایت بخش، انجام نشده است. البته در درجه اول هم لازم است مقداری از خودخواهی ها کنار برود و به ضرورت و اصل قضیه توجه شود.